

دولت آرمانی شیعه در اندیشه کشفی

عبدالوهاب فراتی*

اشاره

سید جعفر دارابی کشفی، که بعدها به دلیل داشتن کشف و کراماتی به «کشفی» معروف گردید، در سال ۱۱۹۱ ق در خانواده‌ای از علمای دین در بخش اصطهبانات از توابع فارسی دیده به جهان گشود و در سال ۱۲۶۷ در بروجرد بدرود حیات رفت. کشفی، که از فقها، متکلمان و عرفای دوره قاجاریه به حساب می‌آید، دارای آثار مکتوب متعددی است که تحفة الملوک، میزان الملوک، سنا برق، اجابة المضطربین و کفایة الایتام از مهم‌ترین آنان به حساب می‌آیند. مقاله ذیل، که تلاشی است در باب تبیین نظریات کشفی درباره «دولت آرمانی شیعه»، مبتنی بر گفتارهای مفصل او در تحفة الملوک^(۱) است که توسط نگارنده احیا و تصحیح شده است.

فلسفه تاریخ

روایت کشفی از تاریخ همانند مارکس و هگل، خصلتی فراروایتی دارد. او اعصار «گشت» و «بازگشت» عقل را دوره‌های تاریخ می‌داند و به فرجام آن نیز به دلیل حاکم شدن باطن عقل در عصر ولایت مهدوی علیه السلام، خوش‌بین است. کشفی با استناد به حدیث مشهور کلینی در اصول کافی (عن ابی عبد الله علیه السلام): «انَّ اللّهَ - عزَّوجلَّ - خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ اَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِیِّیْنَ عَنْ یَمِینِ الْعَرْشِ مِنْ نوره. فَقَالَ لَهُ: اَذْبِرْ، فَادْبَرَ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: اَقْبِلْ، فَاقْبَلَ»^(۲) بنیان‌های چنین نگرشی را برافکنده است.

در جهان‌شناسی او، جهان عرصه گشت و بازگشت عقل و مواجهه آن با جهل است. عقل به عنوان صادر اول، طی

*- دانشجوی دکترای علوم سیاسی مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم علیه السلام.

و وجوب، تجلی‌گاه صفات جلالیه و جمالیه خداوند شده است. (۳) بدین‌سان، عقل به سبب قرابتی که به ذات حق دارد، جوهری است نورانی که از تماس حالات و کیفیاتی همچون حالیت، کمیت، ابعاد و اقطار، جسمیت، جهت، مکان و زمان به دور است.

ثانیاً، عقل به دلیل قرار گرفتن در نخستین مرتبه خلقت، یکی است و فرض دوئیت، در آن ممتنع است. البته این امتناع بیشتر ناشی از امتناع صدور از ناحیه پروردگار است و ارتباطی با ماهیت عقل ندارد. دلیلی که کشفی بر این مدعا می‌آورد، همان لزوم هماهنگی بین طور فعل و صفات جعل با طور و مقتضای جاعل است. از این‌رو، عقل به سبب تأخر و حدوث زمانی‌اش از یک سو، و یکی بودنش از سوی دیگر، لازم است صفات ثبوتیه و سلویه خداوند را دارا باشد، با این تفاوت که صفات مذکور در خداوند عین ذات اویند و ذات او قائم به خود اوست، در حالی که در عقل، این صفات قائم به قیومیت خداوند و باقی به بقای اویند. تنها عقل از میان صفات ییکران ذات حق، از صفت‌های قدم و وجوب و ربوبیت الهی به دور است. (۴)

دو فرمان با مخلوقات ارتباط برقرار می‌کند. در آغاز، عقل فرمان یافت تا از اصل خود جدا شده، با نزول در عالم، به سوی مخلوقات رو کند. از این حرکت، وجهه ظاهری عقل به وجود آمد که با نبوت و تنزیل مطابقت دارد. فرمان دوم، عقل را وادار می‌کند تا به اصل خویش بازگردد. این بازگشت، وجهه ظاهر کار عقل را به وجهه باطنی آن باز می‌گرداند که با ولایت و تأویل مطابقت دارد. این ادبار و اقبال عقل، که از هبوط حضرت آدم علیه السلام آغاز شده است و در پایان تاریخ فرجام می‌یابد، در کنار ستیز همیشگی‌اش با جهل، سرنوشت معلوم و محتوم جهان و تاریخ بشر است.

معرفت به این منظومه مبتنی بر فهم مفاهیم کلیدی این روایت - یعنی عقل و جهل - است که در ذیل، به اجمال از آن‌ها سخن خواهیم گفت:

الف) عقل: عقل اولاً، نخستین آفریده خداوند است و به عنوان صادر اول، اولین مخلوقی است که از کتم عدم و ممکن امکان، پا به عرصه وجود نهاده. در واقع، عقل با یک فاصله و تأخر «زمانی موهوم» از قوس وجوب و قدم پروردگار، حدوث یافته و بدین علت نیز در غیر از صفت قدم

حدّه برخاسته از صُنع و اراده‌ای جداگانه نیست، بلکه خلقتش عرضی و تبعی است. به همین دلیل، جهل در روایات اسلامی به اسامی ضد عقل نام گرفته است و همان‌گونه که صادر اول عین روح محمدی و نور خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بوده، همچنین جهل عین روح و ظلمت خاتم الشقیین، یعنی شیطان است.

(ج) کیفیت اتصال عقل و جهل با مخلوقات:

در باره تأویل حدیث کلینی درباره عقل و کیفیت ارتباط عقل در دو وجهه ظاهری و باطنی سخن گفته شد. در برابر حماسه معنوی عقل، جهل قرار دارد. در اینجا، کشفی نیز با تأویل ادامه همان حدیث از امام صادق علیه السلام که فرمود: «ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاچِ ظُلْمَانِیاً، فَقَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَلَمْ يَقْبَلْ.» می‌افزاید: جهل نیز همانند عقل، فرمان یافت تا با جدایی از اصل خویش، به سوی مخلوقات روی آورد. او نیز چنین کرد. اما در فرمان دوم، یعنی بازگشت جهل به حق، جهل به اصل خویش بازنگشت و از فرمان خداوند سرپیچی نمود. بدین روی عقل و جهل، پس از فرمان اول، با عبور از دو عالم یعنی ارواح و نفوس و عالم اشباح و مثال به محل تکوّن بنی آدم می‌رسند و

ثالثاً، این عقل در نظر کشفی، همان شرع است، اما در لباس دیگر، در واقع نسبت عقل و شرع، نسبت ظاهر و باطن است؛ عقل، باطن شرع و شرع، ظاهر عقل است. به همین دلیل، برخی از روایات اسلامی عقل را همان «روح محمدی» و یا «روح علوی» می‌دانند و بر وحدت عقل و شرع صحّه می‌گذارند. در این باب، دسته‌ای از روایات، اولین مخلوق خداوند را نور محمدی می‌دانند و دسته‌ای دیگر، عقل را به اسامی متعددی، از قبیل «روح محمدی، نور محمدی و شجره محمدیه صلی الله علیه و آله» می‌خوانند.

(ب) جهل: او نیز آفریده‌ای است که به تبع صادر اول، خلق شده. هدف از خلقت جهل، غایتی است که بنابر قاعده «تُعْرِفُ الْأَشْیَاءَ بِأَضْدَادِهَا»، تا عقل در رویارویی با ضدش قرار نگیرد، ماهیتش آشکار نمی‌گردد. جهل در نظریه کشفی، ضد عقل است و نه نقیض آن. در ضدین، وجود دو امر وجودی مسلّم و ضروری است. بنابراین، جهل نیز همانند عقل، حیثیتی وجودی دارد و مثل ظلمت، که فقدان نور است، نبود عقل نیست. با این همه، خلقت جهل بالاستقلال و علی

در این محل با هم تلاقی می‌کنند. در واقع، این محل، که در تعبیر کشفی «مجمع البحرين» نام گرفته، جایی است که علاقه جهل و فیض عقل به آدمیان متوجه می‌گردند. البته این علاقه و فیض، همواره بالاستقلال و به طور مستقیم به سوی فرزندان عقل و فرزندان جهل معطوف نمی‌گردند، بلکه عقل و جهل با بهره‌گیری از وسایطی، خود را به آدمیان می‌رسانند. رأس و رئیس هر یک از سلسله عقل و جهل، نخستین کسانی‌اند که عقل و جهل به آن‌ها توجه می‌کنند. رئیس در سلسله عقلا در هر عصری، رسول یا وصی آن عصر است. پس از او کسانی که به سبب صفای روح و غلبه نورانیت به سر سلسله عقلا قرابت یافته و بدین دلیل به «ارواح مقدسه» شهرت یافته‌اند، قرار دارند. ضرورت وجود همیشگی امامان معصوم علیهم‌السلام، به ویژه مدت‌دار شدن عمر شریف مهدی موعود علیه‌السلام، از همین نکته برمی‌خیزد که اینان عین عقل‌اند و واسطه در فیض عقل و نور محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت به آدمیان محسوب می‌شوند؛ بدون آنان فیض متوجه کسانی از سلسله عقلا نمی‌گردد. در ناحیه جهل نیز خاتم الشقیین به

عنوان رئیس سلسله جهل، اولین واسطه‌ای است که جهل به آن علاقه پیدا می‌کند و سپس به دیگران می‌رسد. تلاقی و درهم آمیختگی عقل و جهل در محل تکون بنی آدم، موجب به وجود آمدن رویارویی همیشگی میان آن دو و فرزندانشان در حلول تاریخ بشر شده است. در واقع، اعصار گشت و بازگشت عقل و مواجهه آن با جهل، دوره‌های عالم بشری است که همه تاریخ این موجود خاکی را از هبوط آدم علیه‌السلام تا پایان دنیا تشکیل داده است. این رویارویی، که از ماهیت این دو ضد برخاسته، سبب به وجود آمدن دو طبقه متضاد شده است که گاه به جنگ و گاه به صلح، تاریخ خود را رقم زده‌اند. تاریخ بشر یعنی تاریخ نزاع و تضاد میان عاقلان و جاهلان. این نزاع از روز نخستین بوده و تا چیرگی نهایی عقل در دوره ولایت مهدی موعود علیه‌السلام (که باطن عقل است) ادامه خواهد یافت.

دوره‌های تاریخ

این نگاه به تاریخ و جهان، که به گفته کشفی، احدی پیش از او چنین نگفته است، موجب تقسیم شدن تاریخ به دو دوره کلی نبوت و ولایت می‌گردد:

(۱) عصر نبوت: در این دوره، وجهه ظاهری عقل به آدمیان روی آورده و بر همین وجه نیز مانده است. با آمدن هر پیامبری، بخشی از جزئیات و احکام عقل بیان و ابلاغ می‌گردید و با آمدن رسول دیگری تکمیل می‌شد. این تلاش در کنار هدف بعثت انبیا، که در بخش عمده‌ای از تاریخ بشر وجود داشته، در آخرین فرستاده الهی به سبب «وجود مبارک آن حضرت و تمامیت استعداد او» به نهایت و کمال خود رسیده است. در اینجا حادثه مهمی که رخ داده، این است که تمام رویه ظاهری عقل، با آمدن پیامبر الهی ﷺ ابلاغ گردیده و حجت خدا بر آدمیان تمام شده است. از این رو، هم لازم است که پیامبر ﷺ بدرود حیات گوید و هم ضرورت دارد که نبوت خاتمه یابد. منتها بلایی که بر سر وجهه ظاهری عقل می‌آید آن است که حال که این رویه عقل به نهایت خود رسیده، بنا بر قاعده «هر چیزی که به اوج خود می‌رسد باید سرریز شود»، واژگون می‌شود و جایش را به رشد تدریجی و غلبه نهایی جهل در دوره نبوت می‌دهد:

تاریخ: هبوط وجهه ظاهری عقل (دوره نبوت)؛ ظهور مهدی موعود، وجهه باطنی

عقل (دوره ولایت) = پایان دنیا تا پیش از پایان دوره نبوت، عقل و جهل در ستیز و خلطه دایمی به سر می‌بردند. اما به سبب ظهور نمایندگان خدا بر زمین، هیچ‌گاه جهل، غالب نهایی بر عقل نبوده است. اما پس از این دوره، خلطه مذکور به غالبیت جهل می‌انجامد و بنا بر قاعده گفته شده، جهل نیز پس از رسیدن به اوجش سرریز می‌گردد و جایش را به باطن عقل می‌دهد. در حقیقت، سرریز دوم آغاز عصر نوینی در تاریخ بشر به نام «ولایت» است که مهدی موعود تبلور عینی سرریز دوم می‌باشد.

ناگفته نماند اطلاق نبوت بر تمامی این دوران (از هبوط آدم ﷺ تا ظهور مهدی موعود ﷺ) از روی تسامح است و نبوت با رحلت پیامبر گرامی ﷺ خاتمه یافته. از این مقطع تا عصر ولایت مهدوی ﷺ ما شاهد دو دوره میانی مهم هستیم که به علت بقای وجهه ظاهری عقل به آن‌ها اشاره می‌کنیم. این دو دوره عبارتند از:

۱. دوره حضور امامان معصوم ﷺ: به عقیده کشفی، امامان معصوم ﷺ عین عقلند و پس از پیامبر ﷺ ریاست سلسله عاقلان را بر عهده دارند و به این علت نیز باید خلافت مسلمانان به ایشان واگذار شود.

۲. دوره غیبت: در این دوره، مشکل جامعه مسلمانان بیشتر شده است؛ زیرا در این دوره، نمایندگان اصلی عقل در میان جامعه حضور ندارند و رویه ظاهری جهل، که پس از رحلت پیامبر ﷺ به این سو قوت گرفته، به تدریج در تمامی حوادث آدمی حضور فعال یافته است. هر چه جهل، حضور بیشتری یابد و وجهه غالبیت آن قوی‌تر گردد، شریعت بیشتر رو به خفا می‌رود.

با وجود چنین تفاوت‌هایی که در میان این دو مقطع وجود دارد، همچنان خلطه عقل و جهل از ویژگی‌های مهم سراسر این دوران به شمار می‌روند؛ زیرا هنوز عقل و جهل بر وجهه ظاهری خود باقی هستند و مانند عصر ولایت، تمایز جدی و ماهوی بین آن‌ها رخ نداده است. ثمره این خلطه، آن است که خداوند عذابی مهلک بر جامعه نازل نمی‌کند و جاهلان را به خود وامی‌گذارد.

۲) عصر ولایت: عقلی که از زمان توجهش به عالم تکوین بنی آدم، به دلیل محصور شدن در حصار ظاهر و نسبی در آمیختگی‌اش با جهل، نتوانسته بود جوهر و ماهیت خویش را عیان سازد، از این دوره به بعد فرصت می‌یابد تا با فرمان

دوم پروردگار، به سوی حق برگردد و باطنش را بر همگان آشکار سازد. با وقوع چنین پیشامدی است که تمایز ماهوی میان عقل و جهل به وجود می‌آید و تطابق عینی عقل و شرع به اوج می‌رسد. دیگر خلطه‌ای میان اهل عقل و اهل جهل نیست؛ وصف هر یک از دیگری معین و مجزا می‌گردد. پیکاری که میان این دو صف رخ می‌دهد، با پیروزی عاقلان خاتمه می‌یابد و عملاً وعده الهی در مورد پیروزی صالحان به عنوان وارثان زمین تحقق پیدا می‌کند. این سرنوشت محتوم و روشنی است که در پیش روی تاریخ قرار دارد؛ سرنوشتی که مالا مال از نورانیت در پیکره ولایت مهدی موعود ﷺ رقم خورده است.

دولت آرمانی

کشفی به دنبال جامعه‌ای است که مردمانش عاقل و دولتش دولت عاقلان باشد و سیاست، غایتی جز هدایت آدمیان به سوی کمالات و لذات تفصیلی آخرت نداشته باشد. به عقیده او، برپایی چنین دولتی، نه در هر مقطعی از تاریخ ممکن است و نه تاریخ شاهد تشکیل پیاپی آن بوده است. ستیز همیشگی جهل

با عقل از یک سو، و غلبه فراوان طبقه جاهلان بر گروه عاقلان از سوی دیگر، مهم‌ترین عامل چنین رخدادی بوده است. در عین حال، این دولت، که در لسان کشفی «شهر خدا یا دولت حقه» نام گرفته، در ادواری از تاریخ برپا شده است و یا برپا می‌شود. البته این دولت، همانند «شهر خدا»ی اگوستین، در آسمان قرار ندارد، بلکه شهری است زمینی که یا تحقق یافته و یا در آینده به وقوع می‌پیوندد و در هر دو دوره رسول یا امام، که با عقل به عینیت رسیده است، به قدرت می‌رسد، با این تفاوت که در مدینه النبی ﷺ وجهه ظاهری عقل و در آخرالزمان و حکومت مهدی موعود ﷺ وجهه باطنی آن هویدا می‌گردد. با این حساب، «شهر خدا» و «دولت آرمانی» کشفی به حکومت پیامبر ﷺ در مدینه به عنوان «آرمانی پیشین» و حکومت امام دوازدهم شیعیان ﷺ در آخرالزمان به عنوان «آرمانی پسین»، تعیین می‌یابد.

در زمانی که رسول یا امام معصوم به عنوان سر سلسله عاقلان حضور دارند، هر کس به تشکیل دولت همت گمارد و تحت فرمان اینان نباشد، دولتش جاهل و باطل قلمداد می‌گردد. در دوره عدم

حضور معصوم، که در ادبیات سیاسی شیعه از آن به عصر غیبت یاد می‌شود، دولت آرمانی کشفی به دولتی انحصار می‌یابد که زعیمش با عقل کل در ارتباط بوده و همانند منصب امامت، واجد دو رکن «علم» و «سیف» باشد. در فرضی که زمانه یار نشود و چنین دولتی برپا نگردد، کشفی به تفکیک حوزه عرفیات و شرعیات تن می‌دهد و از مشروعیت سلطان عادل و لزوم پیروی او از قاطبه عالمان حقانی حمایت می‌کند و در نهایت، به دولتی که از معیار و هنجارهای او خارج است، لقب «جائر» می‌دهد و در شرایطی که عزلش موجب فتنه و گسترش هرج و مرج نشود، ضرورت می‌بخشد.

از آن‌رو که تبیین و توضیح انواع دولت‌ها از حوصله این نوشتار خارج است و هدف صرفاً تحلیل دولت آرمانی یا مدینه الهیه است، در ذیل، به بررسی دو نوع مدینه الهیه و تمایزات آن‌ها خواهیم پرداخت:

۱. مدینه الهیه اولی یا دولت اولیه حقه

یثرب یا مدینه النبی همان شهر خدایی در صدر اسلام است که کشفی بدان نظر دارد. در این مدینه، حکومت به دست

نداشته و اطلاعات ما نیز از چگونگی حکومت انبیا و اوصیای سلف بسیار اندک است.

۲. مدینه الهیه ثانیه یا دولت ثانویه حقّه همان‌گونه که عقل در نظر کشفی دو رویه دارد، مدینه الهیه او نیز دو چهره دارد، با این تمایز که در یثرب، رویه ظاهری عقل در قالب نبوت، حکومت می‌کند و در پشت سر کشفی قرار دارد، در حالی که مدینه الهیه ثانیه، رویه باطنی عقل است، در قالب ولایت تشکیل دولت می‌دهد و در پیش روی او قرار دارد:

«بدان که زمان ظهور دولت آن جناب (مهدی علیه السلام) که زمان ظاهر شدن دولت ثانیه حق است، زمان ظهور و غلبه عقل است از روی باطن آن که مقام ولایت است و به منزله روح است از برای ظاهری که مقام نبوت است.»^(۵)

این دولت، که در آخر الزمان، با ظهور حضرت حجت علیه السلام برپا می‌شود، همان مدینه فاضله شیعیان است که طی آن، همه بطون عقل هویدا می‌گردند، ناگفته‌های عقل و شرع گفته می‌شوند و اختلاط طولانی عقل و جهل و درهم آمیختگی گروه عاقلان و جاهلان

انسانی سپرده شده که جامع عقل و شرع است و بیان و رفتار او تجلی‌کننده آثار و احکام عقل به حساب می‌آید. او چون از ویژگی عصمت و رسالت برخوردار است و با عقل نیز رابطه این - همانی دارد، سنت و سیره‌اش حجت و تأسی به آن بر آحاد عاقلان واجب است. هرچند در طول تاریخ بشر، انبیا و اوصیای انگشت‌شماری موفق به تشکیل حکومت دینی شده‌اند، اما آرمانی بودن حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه از جهات متعددی اهمیت دارد:

الف - روح محمدی، همان مخلوق اول، یعنی عقل است. این عقل، که باطن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، به لحاظ هستی‌شناسی، بر همه انبیای الهی تقدم وجودی دارد. در عین حال، او به عنوان آخرین فرستاده الهی آمده است تا بیان تدریجی و ناگفته‌های شرایع پیشین را بگوید. در واقع، رویه ظاهری عقل به سبب وجود آن حضرت صلی الله علیه و آله و تمامیت استعداد او، به نهایت ظهور و سرحد کمال رسیده است.

ب - اجتماع ملک و نبوت در پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او، پدیده نادری است که در گذشته، سابقه چندانی

معاملات و سایر حرکات ظاهریه و جوارحیه ایشان، که تابع و متبوع بر قوای باطنیه است، ظهور و بروز همگی آن‌ها نیز از روی باطن و حقیقت است، به خلاف زمان نبوت که زمان ظهور عقل است، از روی ظاهر آن و مردمان آن زمان، که همچنین قوالب و مجالی و مظاهر عقلند، و فهم و دانش و سایر قوای باطنیه اولاً و بالذات از روی ظاهر و آثار است. (۶)

بدین دلیل، در عصر نبوت، چون اوان تبلیغ و اتمام حجت است و اهل جهل و عقل نیز در اختلاط به سر می‌برند، رفتار همه آدمیان حمل بر ظاهر می‌شود و از تفحص و تجسس از کنه عمل جلوگیری می‌گردد. از این‌رو، در سراسر عصر نبوت، عبادات و معاملات مؤمن و منافق بر یک متوال و منهج، حمل به صحت می‌شود و تساهل در امر دین‌داری به اوج خود می‌رسد. این در حالی است که در عصر ولایت، حجت با هر دو چهره‌اش تمام می‌شود و عقل و جهل به طور کامل از هم متمایز می‌گردند. به همین دلیل، بنای امر بر تجسس، مناقشه و مذاقه گذارده می‌شود و دوران تساهل به پایان می‌رسد.

پایان می‌یابد و حکومت از آن عاقلان یا صالحان زمین می‌گردد. درباره کم و کیف حکومت و نیز نحوه زندگی آدمیان در عصر ولایت، احادیث بسیاری از امامان شیعه نقل شده و کشفی برخی از آن‌ها را به طور پراکنده، در بعضی آثارش آورده است. ما به سبب اجتناب از تطویل کلام، از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌کنیم و در ذیل، به توصیف تمایزهای این دو عصر می‌پردازیم:

تمایزهای عصر نبوت و عصر ولایت
ظاهر و باطن عقل، اساسی‌ترین عنصرهایی هستند که موجب تفاوت‌های جدی بین این دو عصر می‌شوند. این تمایزها، که حوزه اندیشه و عمل آدمیان را پوشش می‌دهند، در واقع، گونه‌های مختلفی از زندگی را می‌آفریند که کمتر کسی بدان‌ها توجه کرده است. از این‌رو، فهم و دانش و سایر قوای باطنیه اهل آن زمان، که همگی قوالب و مجالی و مظاهر عقلند و رأس و رئیس و قطب ایشان، جناب ولایت مآب، حضرت صاحب العصر علیه السلام می‌باشد، اولاً و بالذات متعلق و مرتبط به باطن و ناشی از حقیقت هستند و حرکات و سکانات و عبادات و

و از اینجاست که زمان ولایت را «قیامت صغرا» نامیده‌اند؛ چون تمییز و تفرقه، که از لوازم معاد و قیامت است، فیما بین جنت و جهنم و اهل آنها لحاظ شده و خبیث از طیب و سَجِّین از عَلَّین جدا گردیده‌اند. اما از آن‌رو که هنوز اوضاع دنیویّه آنها، که تغییرات و بقای تکلیف و مراد و مریدی و تولید و امثال آنهاست، باقی می‌باشد و این آثار مرتفع نگردیده‌اند، آن را به «صغرا» نامیده‌اند و قیامت کبرا وقتی است که اوضاع دنیویّه مذکوره از موجودات مرتفع گردند و اوضاع آنها کلاً به اوضاع بقا و راحت تبدیل گردند. (۷)

با توجه به مطالب مزبور، کشفی تفاوت‌ها و تمایزات این دو دوره را در سه محور بیان می‌کند:

۱. عقیده: در دوره نبوت، معرفت آدمیان به مبدأ عالم هستی، معرفتی است اجمالی و هر کس به اندازه بهره‌ای که از عقل دارد، به شناخت مرتبه‌ای از ذات حق موفق می‌گردد؛ مثلاً، در این دوره، بسیاری از دین‌داران از معلول و اثر به علت و مؤثر پی می‌برند، در حالی که در عصر ولایت، معرفت همه دین‌داران معرفتی تفصیلی است و خداوند را به

واسطه خودش، نه آثارش درمی‌یابند. علاوه بر این، در عصر نبوت، آدمیان از طریق معجزه رسول بودن پیامبری را تصدیق می‌کنند، در حالی که در عصر ولایت، به قوه تعقل خود درمی‌یابند که «محمد بن حسن علیّه السلام» آخرین پیشوای شیعیان است و در این تصدیق هم نیازی به وساطت معجزه ندارند.

۲. عبادت: در دوره نبوت، بسیاری از دین‌داران به دلیل شوق به بهشت و ترس از جهنم خدا را بندگی می‌کنند، در حالی که در دوره ولایت، آدمیان خدا را به خاطر عشق و محبتی که به او دارند، می‌پرستند. پس اهل عصر نبوت - مثلاً - حج و زکات و نماز را اولاً، به اکراه طبع بجا می‌آوردند تا آن‌که به سبب آن مقرب خدا و خداشناس شوند و اهل عصر ولایت به آن دلیل که مقرب و خداشناس‌اند حج و نماز و زکات را به طوع و رغبت و از روی شوق و لذت بجای می‌آورند.

«و از اینجاست که جناب امیرالمؤمنین علیّه السلام، که صاحب مقام ولایت بودند، فرمودند: "ما عَبْدُكَ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَ طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعِبَدْتُكَ..." و بعد فرمودند: «اهل

عبادت خداوند بر سه قسمند: قسمی که بندگی خداوند می نمایند از جهت خوف، پس عبادت آن مثل عبادت عبید و مالیک و اسراست که از جهت خوف از موالی است، نه به جهت داشتن محبت به آن‌ها؛ و قسمی که بندگی می نمایند از جهت طمع، و عبادت آن مثل عبادت اجیر و مزدکاران است که به جهت طمع اجرت است، نه محبت ایضاً؛ و قسمی که بندگی می نمایند از جهت محبت، و عبادت آن مثل عبادت احرار و آزادگان است که عملی که از برای کسی که می کنند محض تبرّع و خواهش و میل و محبت است و قید و بندی در کردن آن عمل ندارند و حرّ و آزاد بودن و بندگی را بی غرض و بلاقید کردن شیوه و حالت آن‌هاست که بهره‌ای از مقام ولایت دارند.»

و از اینجاست که بعضی از علمایی که اهل عرفانند، حکم به بطلان آن دو قسم از عبادت نموده‌اند؛ جهت خوف و طمع را جهت تقرّبی که شرط است در صحّت عبادت ندانسته‌اند، و لکن اشتباه از آنجا نموده‌اند که فرق فیما بین زمان و تکالیف عصر نبوّت و ما بین زمان و تکالیف عصر ولایت ندانسته‌اند. سپس مادامی که

زمان، زمان نبوّت است، هر سه قسم از عبادت صحیح است، هر چند که اشرف آن‌ها قسم آخری است ... و وقتی که زمان ولایت آمد، غیر از قسم آخری ... صحیح نیست و فاسد است. لکن در آن وقت، کسی که صاحب آن دو نیت باشد، به همه نمی‌رسد و نیست.»^(۸)

۳. معامله: در عصر نبوّت بیشتر آدمیان زندگی را به قصد خوردن، آشامیدن و پوشیدن می‌خواهند و در عصر ولایت، به قصد زنده ماندن. بین تفاوت از کجاست تا به کجا، و فرق بسیار است بین آنکه معجون می‌خورد برای حصول شهوت و آنکه جماع می‌نماید به جهت دفع شهوت؛ آن یکی مقصودش خلاص ساختن خود است و آن دیگری پیدا نمودن مانع و مقید گردانیدن خود. اهل عصر نبوّت زهد در دنیا می‌نمایند به سبب حصول میل و رغبت به سوی آخرت، اما اهل عصر ولایت به سبب رغبت و میل داشتن به سوی آخرت، در دنیا زهد می‌ورزند. اهل عصر نبوّت از چشم و گوش علوم را به دل می‌رسانند و اهل عصر ولایت از دل علوم را به چشم و گوش بیرون می‌آورند.^(۹) از این رو، هر بیع و شرائی که در دوره اول رخ می‌دهد به

پی‌نوشت‌ها

۱. این اثر با مشخصات ذیل به چاپ رسیده است:
سیدجعفر دارابی کشفی، تحفة الملوك؛ گفتارهایی درباره حکمت سیاسی، به کوشش نگارنده، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۱.
۲. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری؛ ج ۱، ح ۱۴.
۳. سیدجعفر دارابی کشفی، پیشین، ص ۷۷.
۴. همان، ص ۷۳ و ۷۶.
۵. همان، ص ۲۸۵.
۶. همان.
۷. همان، ص ۲۸۷.
- ۸ و ۹. همان، ص ۲۹۴.
۱۰. همان، ص ۲۹۵.



قصد گذراندن امر معیشت است، در حالی که در دوره دوم، به منظور اتیان امر و حکمت خداوند.

«و خلاصه آنکه صاحب مقام نبوت آن است که مردم را از ظاهر و به وسیله شریعت به باطن و حقیقت می‌رساند و صاحب مقام ولایت آن است که مردم را به واسطه باطن به ظاهر مشغول می‌نماید... و از اینجاست که احکام نبوت را به اسم "شریعت" - که به معنای راهی است که از آن راه به سوی آب می‌روند - نامیده‌اند و احکام ولایت را به اسم "حقیقت" نامیده‌اند و برزخ مابین را "طریقت" نامیده‌اند و مراد از این سه مرتبه همان مراتب علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین است و همین سه مرتبه است ایضاً که آن را "علم"، "عمل" و "وصول" می‌گویند و در حدیث مشهور نبوی است که "الشريعة اقوالی و الطريقة احوالی و الحقيقة رأس مالی" (۱۰)

